

مفروضات - فرق ما بین انسان و حیوان

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



فرق ما بین انسان و حیوان - مفروضات - اثر حضرت

عبدالبهاء - بر اساس نسخه طبع سنه ۱۹۰۸ م

یک دو مرتبه در مسأله روح صحبت شد اما نوشته نشد . بدانکه اهل عالم بر دو قسمند یعنی دو فرقه‌اند یک فرقه منکر روحند گویند که انسان هم نوعی از حیوانست ، چرا ؟ می بینیم که حیوان در قوی و حواس مشترک با انسانست و این عناصر بسیطه مفرده که این فضا مملو از آنست بترکیبهای نامتناهی ترکیب شود و از هر ترکیبی یک کائنی از کائنات پیدا شود از جمله کائنات ذوی الارواح است که دارنده قوی و احساساتند هر چه ترکیب مگکتر است آن کائن اشرفتر است . ترکیب عناصر در وجود انسان از ترکیب جمیع کائنات مگکتر است و امتزاجی در نهایت اعتدال دارد لهذا اشرفست و اکمل . گویند نه اینست که انسان یک قوه و روح مخصوصی دارد که سائر حیوانات از او محرومند حیوانات جسم حسّاسند و انسان در بعضی قوی حسّاستر است (و حال آنکه در قوای حسّاسه ظاهره مثل سمع و بصر و ذوق و شمّ و لمس حتی در بعضی از قوای باطنه مثل حافظه حیوان از انسان شدیدتر است) . گویند حیوان ادراک دارد شعور دارد نهایتش اینست که شعور انسان بیشتر است . این قول فلسفه حالیه است چنین میگویند و زعمشان چنین است و اوهاشان چنین حکم کرده است اینست که بعد از بحث و دلائل عظیمه انسانرا بسالاه حیوان رسانده‌اند که یک وقتی بوده است که انسان حیوان بوده نوع تغییر نموده ترقی کرده است کم تا بدرجه انسان رسیده . اما الهیون گویند خیر چنین نیست هر چند انسان در قوی و حواس ظاهره مشترک با حیوانست ولی یک قوه خارق العاده در انسان موجود است که حیوان از آن محرومست این علوم و فنون و اکتشافات و صنایع و کشف حقایق از نتایج آن قوه مجرّده است این قوه یک قوتیست که محیط بر جمیع اشیاست و مدرک حقایق اشیا اسرار مکنونه



ORIGINAL



AUDIO

کائنات را کشف کند و در آن تصرف نماید حتی شیء غیر موجود در خارج ادراک کند یعنی حقائق معقوله غیر محسوسه را که در خارج وجود ندارد بلکه غیب است ادراک کند مثل حقیقت عقل و روح و صفات و اخلاق و حبّ و حزن انسان که حقیقت معقوله است . و ازین گذشته این علوم موجوده و صنایع مشهوده و مشروعات و کشفیات نامتناهی انسانی یک وقتی غیب مستور و سرّ مکنون بوده است آن قوه محیطه انسانی آنرا کشف کرده و از حیز غیب بحیز شهود آورده من جمله تلغراف فوتوغراف فنوغراف جمیع این اکتشافات و صنایع عظیمه یک وقتی سرّ مکنون بوده است آن حقیقت انسانی کشف کرده و از حیز غیب بحیز شهود آورده حتی یک وقتی بوده است که خواصّ این آهن که می بینی بلکه جمیع معادن سرّ مکنون بوده است حقیقت انسانی کشف این معدن را کرده و این هیأت صناعت در او ایجاد نموده و قس علی ذلک . جمیع اشیا که از اکتشافات و اختراعات بشریه است و نامتناهیست این مطلب جای انکار نیست و نمی توانیم انکار کنیم . اگر بگوئیم این از آثار قوای حیوانیت و قوای حواسّ جسمانیست واضحاً مشهوداً می بینیم که حیوانات در این قوی اعظم از انسانند مثلاً بصر حیوان خیلی تندتر از بصر انسانست قوه سامعه حیوان خیلی بیش از قوه سامعه انسان و همچنین قوه شامه و قوه ذائقه خلاصه در جمیع قوای مشترکه بین حیوان و انسان اکثر حیوان شدیدتر است . مثلاً در قوه حافظه فرض کنیم اگر کبوتری را از اینجا باقلیمی بسیار بعید برید و از آنجا رها نمائی رجوع باینجا نماید راهها در حفظش ماند سگی را از اینجا باواسط آسیا بروها کن میآید باینجا ابداً راهرا گم نمیکند و همچنین در سائر قوی مثل سمع و بصر و شمّ و ذوق و لمس . پس واضح شد که اگر در انسان قوه ای غیر از قوای حیوانی نبود باید حیوان در اکتشافات عظیمه و در ادراک حقائق اعظم از انسان باشد پس باین دلیل معلوم شد که در انسان یک موهبتی هست که در حیوان نیست . و ازین گذشته حیوان ادراک اشیا محسوسه را میکند اما ادراک حقائق معقوله را نمیکند مثلاً آنچه در مدّ بصر است می بیند اما آنچه از مدّ بصر خارج است ممکن نیست ادراک کند و تصور او را نمی تواند بکند مثلاً حیوان ممکن نیست ادراک این بکند که ارض کرویّ الشکل است زیرا انسان از امور معلومه استدلال بر امور مجهوله کند و کشف حقائق مجهوله نماید . از جمله آفاق مائله را چون انسان بیند استنتاج کرویّت ارض نماید مثلاً قطب شمالی در عکا ۳۳ درجه است یعنی ۳۳ درجه از افق مرتفعست چون انسان رو بقطب شمالی رود هر یک درجه که قطع مسافت نماید یک درجه قطب از افق صعود پیدا کند یعنی ارتفاع قطب شمالی ۳۴ درجه شود تا ارتفاع قطب بچهل درجه و پنجاه درجه و شصت درجه و هفتاد درجه اگر بقطب ارض رسد ارتفاع قطب بنود درجه رسد و در سمت الرّاس رسد یعنی بالای سر این قطب امر محسوس است و این صعود نیز امر محسوس است که هر چه رو بقطب رود قطب بلندتر شود ازین دو امر معلوم یک امر مجهول کشف گردد که آن آفاق مائله است

یعنی افق هر درجه ارض غير افق درجه ديگر است اين كيفيت را انسان ادراك كند و استدلال بامري مجهول كه كرويت ارض است نمايد اما حيوان ممكن نيست كه ادراك اينرا بكنند . و همچنين ممكن نيست كه حيوان ادراك اينرا نمايد كه شمس مركز است و ارض متحرك حيوان اسير حواس است و مقيد بان است اموري كه ماوراء حواس است كه حواس در او تصرف ندارد ابدآ ادراك نكند و حال آنكه در قوي و حواس ظاهره حيوان اعظم از انسانست . پس ثابت و محقق شد كه در انسان يك قوه كاشفه اي هست كه بان ممتاز از حيوانست و اين است روح انسان . سبحان الله انسان هميشه توجهش بعلو است و همتش بلند است هميشه ميخواهد كه بعالمي اعظم از آن عالمي كه هست برسد و بدرجه اي ما فوق درجه اي كه هست صعود نمايد حب علويت از خصائص انسانست متحيريم كه بعضي فلاسفه امريكا و اروپا چگونه راضي شده اند كه خود را تدني بعالم حيوان دهند و ترقى معكوس نمايند وجود بايد توجهش رو بعلو باشد و حال آنكه اگر بخود او بگوئي حيواني بسيار دلتنگ ميشود بسيار اوقاتش تلخ ميشود . عالم انسان بجا عالم حيوان بجا كالات انسان بجا جهالت حيوان بجا نورانيت انسان بجا ظلمات حيوان بجا عزت انسان بجا ذلت حيوان بجا ؟ يك طفل ده ساله عرب در باديه دويست سيصد شتر را مسخر ميكند بيك صدا ميبرد و ميآورد فيلي باين عظمت را يك هندوي ضعيف چنين مسخر مينمايد كه در نهايت اطاعت حركت نمايد جميع اشيا در دست انسان مسخر است طبيعت را مقاومت ميكند جميع كائنات اسير طبيعتند نمیتوانند از مقتضای طبيعت جدا شوند مگر انسان كه مقاومت طبيعت كند طبيعت جاذب مركز است انسان بوساطي دور از مركز ميشود در هوا پرواز نمايد طبيعت مانع انسان از دخول در درياست انسان كشتي سازد و در قطب محيط اعظم سير و حركت نمايد و قس على ذلك اين مطلب بسيار مطولست مثلاً انسان در كوه و صحرا كشتي راند و وقوعات شرق و غرب را در يك نقطه جمع كند جميع اين كيفيات مقاومت طبيعت است . اين دريای باين عظمت نمیتواند ذره ای از حكم طبيعت خارج شود آفتاب باين عظمت نتواند بقدر سر سوزن از حكم طبيعت خارج شود و ابدآ ادراك شئون و احوال و خواص و حركت و طبيعت انسان نتواند . پس در اين جسم باين صبغري انسان چه قوتيست كه محيط بر همه اينهاست اين چه قوه قاهره ايست كه جميع اشيا مقهور او ميشوند ؟ يك چيزي باقى مانده است اين است كه فيلسوفهاي جديد ميگويند كه ما ابدآ در انسان روحي مشاهده نمينمايم و آنچه در خفايای جسد انسان تحري مينمايم يك قوه معنويه احساس نميكيم . يك قوه اي كه محسوس نيست چگونه تصور آن نمائيم ؟ الهيون در جواب گويند روح حيوان نيز محسوس نگردد و باين قواي جسمانيه ادراك نشود بچه استدلال بر وجود روح حيواني نمائيم شبهه اي نيست كه از آثار استدلال بر آن كني كه در اين حيوان قوه اي كه در نبات نيست هست آن قوه حساسه است يعنى بيناست شنواست و همچنين قواي ديگر از اينها استدلال كني

که یک روح حیوانی هست . بهمین قسم از آن دلائل و آثار مذکوره استدلال کن که یک روح انسانی هست . پس در این حیوان چون آثاری هست که در نبات نیست گوئی که این قوای حسیه از خصائص روح حیوانست و همچنین در انسان آثار و قوی و کمالاتی بینی که در حیوان موجود نیست پس استدلال کن که در انسان یک قوه ای هست که حیوان از آن محروم است . و اگر چنانچه هر شیء غیر محسوس را انکار کنیم حقائق مسلمة الوجود را باید انکار نمائیم . مثلاً ماده اثیریّه محسوس نیست و حال آنکه محقق الوجود است قوه جاذبه محسوس نیست و حال آنکه محقق الوجود است از چه حکم بر وجود اینها میکنیم از آثارشان مثلاً این نور تموجات آن ماده اثیریّه است ازین تموجات استدلال بر وجود او کنیم .